

شہید حیدر خیدوئی زادہ



از بشارت علی
سامانہ جامع سردار لال و دوہڑا شہید استان بوشهر

نام پدر	محمد
تاریخ تولد	۱۳۰۹
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱/۱/۱۳۶۳
محل شهادت	خلیج فارس
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	مکتب خانه
مدفن	خلیج فارس

زندگینامه

حیدر خییدوئی زاده در سال ۱۳۰۹ در خانواده ای فقیر و مذهبی در روستای بنجو از توابع شهرستان تنگستان، به دنیا آمد آن سالها هیچ مدرسه ای در زادگاه شهید یا روستاهای مجاور وجود نداشت و او نیز مانند دیگران، در پناه تعالیم موروثی خویش که ریشه در اصالت نیک آنان دارد، خصلتهای مردم دریا دل و نیکو صفت را فرا می گیرد.

او دارای زندگی سرشار از صفا و صمیمیت و با عزت نفس بود، با همه مردم به نیکی رفتار می کرد شغلش ماهیگیری بود و هیچگاه از تلاش و کوشش نمی شد و توجه ویژه ای به مردمان فقیر داشت .

او ذوقی لطیف و صدائی دلنواز در شروه خوانی داشت و آنگاه که از کار و خستگی روزانه می آسود، دل شیدایی اش را در دویتی های (فایز) و (مفتون) رها می کرد و به همراه نسیمی که از جانب دریا وزیدن می گرفت، مردان (بنجو) را به گذشته های خویش پیوند می داد.

حیدر به حرفه ملوانی و کارگری مشغول بود او در آغاز انقلاب در راهپیمایا و تظاهرات و همچنین عزاداری ها نیز شرکت فعال داشت . تا اینکه در سال ۱۳۶۳ در حین کار روی لنج ماهیگیری در دریای نیلگون خلیج فارس به علت برخورد لنج با مین دریایی به درجه رفیع شهادت نائل گردید.

مصاحبه

مصاحبه با همسر شهید

من شهربانو همسر شهید حیدر خبیدوئی زاده دارای ۲ فرزند پسر بنام: خضر و محمد و یک دختر بنام گلزار می‌باشم که متأسفانه فرزندانم همه اش به دیار حق شتافتند و خودم ماندم و بس. روزی که حیدر می‌خواست برود به دریا یک حالت خاصی داشت یک آهی کشید و ساعت یک بعد از ظهر بود که با من خدا حافظی کرد. و طرف روستای رستمی که لنجشان در اسکله همان روستا بود رفت و به طرف دریا برای صید ماهی حرکت کردند حدوداً ۴ الی ۵ ساعت که روی آب بودند به مین دریایی برخورد می‌کنند بعد از نماز مغرب و عشاء بود که از طرف پاسگاه درب منزل را زدند و خبر شهادت حیدر را دادند.

حیدر فردی مودب و به من بسیار احترام می‌گذاشت و تمام صفات یک همسر خوب را دارا بود، هرگاه من ناراحت بودم او با خوش خلقی، شوخی و لبخند همیشگی که بر لب داشت غمگسار من می‌شد.

حیدر وقتی از دریا بر می‌گشت همراه خود ماهی می‌آورد و من ماهی‌ها را نصف می‌کردم و به همسایه‌ها می‌دادم ولی هرگز به من اعتراض نمی‌کرد، قلبی مهربان و سرشار از عطف و دستانی پر از سخاوت داشت.

وقتی از سر کار بر می‌آمد با اینکه خیلی خسته بود ولی در کارهای منزل به من کمک می‌کرد و با آن خستگی اگر می‌دید که آب خوردن نداریم بلافاصله به خانه همسایه‌ها می‌رفت و آب می‌آورد.

خاطرات

شعر

آمدی از دوردست انتظار

آمدی با چشموهای شبی

با حریم اشکهایم دو ختم

بر تنت پیراهن ابریشمی

آمد در کوچه باغ خاطرات

نغمه باران طنین انداز شد

بعد عمر خشک بودن در کویر

چشمهایم روبه دریا باز شد

آمدی از دور و شوق دیدنت

خنده را با گریه ها آمیخته

باز هم این اشک شوق آلود من

آبروی بغض ما را ریخته!

ابرها از سمت شب باز آمدند

فصل پنجم، فصل باران سالی است

امشب اما در میان سروها

جای روح سبزپوشان خالی است.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران